

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۴۶

آیه ۲۰ - ۲۹

آیه و ترجمه

و جاء من اقصى المدينة رجل يسعى قال يقوم اتبعوا المرسلين ۲۰
 اتبعوا من لا يسلكم اجرا و هم مهتدون ۲۱
 و ما لى لا اعبد الذى فطرنى و اليه ترجعون ۲۲
 ء اتخذ من دونه ءالهة ان يردن الرحمن بضر لا تغن عني شفاعتهم شيئا ولا
 ينقذون ۲۳
 انى اذا لفى ضلال مبين ۲۴
 انى ءامننت بربكم فاسمعون ۲۵
 قيل ادخل الجنة قال يليت قومى يعلمون ۲۶
 بما غفر لى ربى و جعلنى من المكرمين ۲۷
 و ما انزلنا على قومه من بعده من جند من السماء و ما كنا منزلين ۲۸
 ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم خامدون ۲۹
 يحسرة على العباد ما ياتيهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۴۷

ترجمه :

- ۲۰ - مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید.
- ۲۱ - از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی خواهند و خود هدایت یافته اند.
- ۲۲ - من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است؟ و همگی به سوی او بازگشت می کنید.
- ۲۳ - آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد.

- ۲۴ - اگر چنین کنم من در گمراهی آشکاری خواهم بود.
- ۲۵ - (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید.
- ۲۶ - (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد وارد بهشت شو گفت ای کاش قوم من می دانستند.
- ۲۷ - که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.
- ۲۸ - ما بعد از او بر قوم او هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنت ما بر این نبود.
- ۲۹ - فقط یک صیحه آسمانی بود! ناگهان همگی خاموش شدند!!
- ۳۰ - افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را استهزاء می کردند.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۴۸

تفسیر :

مجاهدی جان بر کف!

در آیات مورد بحث بخش دیگری از مبارزات رسولانی که در این داستان به آنها اشاره شده، آمده است، و آن مربوط به حمایت حساب شده و شجاعانه مؤمنان اندک از آنها است که در برابر اکثریت کافر و مشرک و لجوج ایستادند و تا سر حد جان از پیامبران الهی دفاع کردند.

نخست می فرماید: «مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب به سراغ گروه کافران آمد و گفت: ای قوم من! از فرستادگان خدا پیروی کنید» (و جاء من اقصى المدينة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین).

این مرد که غالب مفسران نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد، و مومنی ثابت قدم و مصمم از کار در آمد، هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند، و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست، و چنانکه از کلمه «یسعی» بر می آید با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در

توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد.

تعبیر به «(رجل)» به صورت ناشناخته، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت، و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آنچنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در آغاز اسلام که عده قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جائز نیست.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۴۹

تعبیر به «(اقصى المدينة)» نشان میدهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز کشیده شد، و دلهای آماده را تحت تاثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دور دست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند، به عکس، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی میکنند که جذب آنها به سوی حق به سادگی ممکن نیست.

تعبیر به «(یا قوم)» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است، و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

اکنون ببینیم این مؤمن مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریان متوسل گشت؟

نخست از این در وارد شد که: از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمیخواهند (اتبعوا من لا یسألکم اجرا).

این خود نخستین نشانه صدق آنها است که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی میخواهند، و نه جاه و مقام، و نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگر.

این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانهای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب پیامبران روی آن تکیه شده، تنها در سوره شعرا پنج بار این جمله (و ما اسئلكم علیه من اجر) تکرار گردیده است.

سپس می افزاید: بعلاوه این رسولان چنانکه از محتوای دعوت و سخنانشان بر

می آید افرادی هدایت یافته اند (و هم مهتدون).

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۰

اشاره به اینکه عدم تسلیم در برابر دعوت کسی یا به خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند، و یا اینکه حق است اما مطرح کنندگان منافع خاصی در سایه آن کسب میکنند که این خودمایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تامل و تردید؟!

سپس به دلیل دیگری می پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است می رود و می گوید: «من چرا پرستش نکنم که مرا آفریده است»؟ (و مالی لا اعبد الذی فطرنی). کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد نه این بته که هیچ کاری از آنان ساخته نیست، فطرت سلیم می گوید باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را! تکیه روی «فطرنی» (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می گردم به خوبی می بینم که از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالق می کند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است، من چگونه این دعوت مضاعف فطرت و خرد را نادیده بگیرم؟ جالب اینکه نمی گوید: «ما لکم لا تعبدون الذی فطرکم» چرا خدائی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است بلکه می گوید: «من چرا چنین نکنم» یعنی در حقیقت از خود شروع میکند تا مؤثرتر واقع شود.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۱

و به دنبال آن هشدار می دهد که مراقب باشید همه شما سرانجام تنها به سوی او باز می گردید (و الیه ترجعون). یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می باشد، آری به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته. و در سومین استدلال خود به وضع بته پرداخته، و اثبات عبودیت رابرای

خداوند با نفی عبودیت از بتها تکمیل میکند، می گوید: آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد زبانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من نخواهد داشت، و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد (اءتخذ من دونه الهة ان یردن الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا و لا ینقذون).

باز در اینجا از خودش سخن می گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد، و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت انگشت روی بهانه اصلی بت پرستان میگذارد که می گفتند: ما اینها را به خاطر این پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند می گوید: چه شفاعتی؟ و چه کمک و نجاتی؟ آنها خودنیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آنها برای شما ساخته است؟!

تعبیر به «الرحمن» در اینجا علاوه بر اینکه اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمتها و مواهب به سوی او است، و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد، بیانگر این نکته است که خداوند رحمن ضرر و زیانی برای کسی نمی خواهد، مگر اینکه خلافتکاری انسان به منتها درجه خود برسد که او را از محیط گسترده الهی دور و دروادی غضبش گرفتار سازد.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۲

سپس این مؤمن مجاهد برای تاکید و توضیح بیشتر افزود: هر گاه من چنین بتهائی را پرستش کنم و آنها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود (انی اذا لفی ضلال مبین).

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و با شعور در برابر این موجودات بی شعور زانو زند و آنها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد.

این مؤمن تلاشگر و مبارز پس از این استدلالات و تبلیغات موثر و گیرابا صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: «همه بدانید من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام، و دعوت این رسولان را پذیرا شده‌ام» (انی آمننت بربکم).

«بنا بر این سخنان مرا بشنوید» و بدانید من به دعوت این رسولان مؤمنم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست (فاسمعون).

در اینکه مخاطب در این جمله، و همچنین جمله «انی آمننت بربکم»

کیست؟

ظاهر آیات قبل نشان می‌دهد که همان گروه مشرکان و بتپرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به ربکم (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفارو به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است.

و نیز جمله «فاسمعون» (به سخنان من گوش فرا دهید) مخالفتی با آنچه گفته شد ندارد چرا که این جمله را برای دعوت آنها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده، همانگونه که در داستان مؤمن آل فرعون آمده (آنجا که خطاب به فرعونیان می‌گوید: یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد: ای قوم من از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم) (غافر - ۳۸).

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۳

و از اینجا روشن می‌شود اینکه بعضی از مفسران گفته‌اند مخاطب در این جمله همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند و تعبیر به ربکم و جمله «فاسمعون» را قرینه بر آن گرفته‌اند هیچگونه دلیلی برای آن در دست نیست.

اما ببینیم عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مومن پاکباز چه بود؟ قرآن سخنی از آن به میان نمی‌آورد، ولی از لحن آیات بعد استفاده می‌شود که آنها بر او شوریدند و شهیدش کردند.

آری سخنان پر شور و هیجانانگیز او که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود در آن قلبهای سیاه و سرهای پر از مکرو غرور نه تنها اثر مثبتی نگذاشت بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دلهای آنان برافروخت که از جا برخاستند و با نهایت قساوت و بی‌رحمی به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند، به روایتی او را سنگباران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگها ساختند که بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد، در حالی که پیوسته این سخن را بر لب داشت که خداوند این قوم مرا هدایت کن که آنها نمی‌دانند.

و به روایت دیگری او را زیر پاها چنان لگدمال کردند که روحش به آسمان پرواز کرد.

اما قرآن این حقیقت را با جمله جالب و سربسته‌ای بیان کرده، می‌گوید: به او

گفته شد وارد بهشت شو (قیل ادخل الجنة). این تعبیری است که در باره شهیدان راه خدا در آیات دیگر قرآن آمده است: و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۴

یرزقون: «گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنها زنده جاویدند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند (آل عمران - ۱۶۹).

جالب اینکه این تعبیر نشان می دهد که شهادت این مرد مؤمن همان، و داخل شدن او در بهشت همان، آنچنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او دخول او را در بهشت بیان کرده، و چه نزدیک است راه بر شهیدان، راه بهشت و سعادت جاویدان! روشن است منظور از بهشت در اینجا بهشت برزخی است، چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد همانگونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است. بنا بر این بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می باشد، چنانکه در روایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد قبر وارد شده است: القبر اما روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران: قبر یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ! و اینکه بعضی احتمال داده اند این جمله اشاره به خطابی است که در روز قیامت به این مؤمن با شهامت و ایثارگر می شود، و جنبه مستقبل دارد نه حال، بر خلاف ظاهر آیه است.

به هر حال روح پاک این مرد به آسمانها، در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی، شتافت، و در آنجا تنها آرزویش این بود که گفت: ای کاش قوم من می دانستند (قال یا لیت قومی یعلمون).

ای کاش می دانستند که «پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۵

داد و در صف گرامیان جای داد» (بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین). ای کاش چشم حق بینی داشتند، چشمی که با حجابهای ضخیم و سنگین

جهان مادی محبوب نگردد، و آنچه را در پشت این پرده است ببینند یعنی تا اینهمه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند درمقابل اهانت‌های آنها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است، ای کاش می‌دیدند و ایمان می‌آوردند اما افسوس!

در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: انه نصح لهم فی حیاته و بعد موته «این مرد با ایمان هم در حال حیات خود خیر خواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آنها را داشت».

جالب توجه اینکه او نخست تکیه بر موهبت غفران الهی میکند، سپس بر اکرام، چرا که نخست باید با آب مغفرت روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد و چون پاک شد بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد. این نکته نیز قابل دقت است که اکرام و احترام و بزرگداشت الهی گرچه نصیب بسیاری از بندگان می‌شود، و اصولاً تقوی و اکرام دوش به دوش هم پیش می‌روند ان اکرمکم عند الله اتقیاکم (حجرات - ۱۳) ولی اکرام به طور کامل و بدون هیچگونه قید و شرط در قرآن مجید در باره دو گروه آمده است: نخست فرشتگان مقرب خدا که قرآن در باره آنها می‌گوید: بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون: آنها بندگان گرامی خداوند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و فرمانش را به کار می‌بندند (انبیا - ۲۷)

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۶

و دیگر بندگان کامل الایمان که قرآن از آنها به عنوان مخلصین یاد کرده، و در باره آنها می‌گوید: اولئک فی جنات مکرمون: «آنها در باغهای بهشت گرامی داشته می‌شوند» (معارج - ۳۵).

به هر حال این پایان کار این مرد مؤمن و مجاهد راستین بود که در انجام رسالت خویش و حمایت از پیامبران الهی کوتاهی نکرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت.

اما ببینیم سرنوشت آن قوم طاغی و ستمگر به کجا رسید؟

گرچه در قرآن سخنی از پایان کار آن سه نفر پیامبر که به سوی این قوم مبعوث شدند نیامده، ولی جمعی از مفسران نوشته‌اند که آن قوم علاوه بر کشتن آن مرد مؤمن پیامبران خویش را نیز به قتل رساندند، در حالی که بعضی

دیگر تصریح کرده‌اند که آن مرد با ایمان جمعیت را به خود مشغول ساخت تا پیامبران بتوانند از توطئه‌ای که برای آنها چیده شده بود رهائی یابند و به نقطه اءمنتری منتقل شوند، ولی نزول عذاب دردناک الهی بر آنها که در آیات بعد به آن اشاره می‌شود قرینه‌ای بر ترجیح قول اول است، هر چند تعبیر من بعده (بعد از شهادت آن مرد با ایمان) در مورد نزول عذاب نشان می‌دهد که قول دوم صحیحتر است (دقت کنید).

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۷

دیدیم که مردم شهر انطاکیه چگونه به مخالفت با پیامبران الهی قیام کردند اکنون ببینیم سرانجام کارشان چه شد؟

قرآن در این زمینه می‌گوید: «ما بر قوم او بعد از وی هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و اصولاً سنت ما چنین نیست که برای نابود ساختن این اقوام سرکش متوسل به این امور شویم (و ما انزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء و ما کنا منزلین).

ما نیازی به این امور نداریم، تنها یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را در هم بکوبیم.

تنها یک اشاره کافیست که عوامل حیات آنها تبدیل به عامل مرگشان شود، و در لحظه‌ای کوتاه و زودگذر طومار زندگانشان را در هم پیچد!

سپس مافزاید: تنها یک صیحه آسمانی تحقق یافت، صیحه‌ای تکان‌دهنده و مرگبار، ناگهان همگی خاموش شدند! (ان کانت الا صیحه واحدة فاذا هم خامدون).

آیا این صیحه صدای صاعقه‌ای بود که از ابری برخاست و بر زمین نشست، لرزه‌ای بر همه چیز افکند، و تمام عمارتها را ویران ساخت، و آنها از شدت وحشت تسلیم مرگ شدند؟

یا صیحه‌ای بود که بر اثر یک زمین لرزه شدید از دل زمین برخاست و در فضا طنین افکند و موج انفجارش همه را به کام مرگ کشید؟!

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۸

هر چه بود یک صیحه، آن هم در یک لحظه زودگذر، بیش نبود، فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد، و تکانی بود که همه را بی حرکت ساخت، و

چنین است قدرت خداوند، و چنان است سرنوشت یک قوم گمراه و بی ثمر!
بسوزند چوب درختان بی بر

سزا خود همین است مربی بری را!

در آخرین آیه مورد بحث با لحنی بسیار گیرا و مؤثر بر خورد تمام سرکشان تاریخ را با دعوت پیامبران خدا یکجا مورد بحث قرار داده می گوید: وا حسرتا بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را به باد استهزا گرفتند (یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن).

وای بر آنها که دریچه های رحمت خدا را به روی خود بستند! اسفا بر آنها که چراغهای هدایت خویش را شکستند!

بیچاره و محروم از سعادت آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزا و سخریه آنها برخیزند، سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند، در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیانگران بی ایمان را قبل از خود دیده بودند و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده یا در صفحات تاریخ خوانده بودند اما کمترین عبرتی نگرفتند، و درست در همان وادی گام نهادند و به همان سرنوشت گرفتار شدند!

روشن است این جمله گفتار خدا است چون تمام این آیات از سوی اوبیان می شود، ولی البته جمله حسرت به معنی ناراحتی درونی در برابر حوادثی که کاری از دست انسان در مورد آن ساخته نیست در باره خداوند معنی ندارد، همان گونه که خشم و غضب و مانند آن نیز به مفهوم حقیقی در مورد او وجود ندارد، بلکه منظور این است که حال این تیره روزان چنان بود که هر انسانی از وضع آنها آگاه می شد متأسف و متأثر میگشت که چرا با این همه وسائل نجات در این

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۵۹

گرداب هولناک غرق شوند؟!.

تعبیر به «عباد» (بندگان خدا) اشاره به این است که تعجب از این است که بندگان خدا که غرق نعمتهای او هستند دست به چنین جنایاتی زدند.
نکته ها:

۱- داستان رسولان «انطاکیه»

«انطاکیه» یکی از قدیمترین شهرهای شام است که به گفته بعضی در سیصد سال قبل از مسیح (علیهالسلام) بنا گردید، این شهر در روزگار قدیم از حیث ثروت و علم و تجارت یکی از سه شهر بزرگ کشور روم محسوب می شد.

شهر انطاکیه تا حلب کمتر از یکصد کیلومتر و تا اسکندریه حدود شصت کیلومتر فاصله دارد.

این شهر در زمان خلیفه دوم به دست ابو عبیده جراح فتح شد، و از دست رومیان در آمد، مردم آن که مسیحی بودند پرداخت جزیه را پذیرفتند، و بر آئین خود باقی ماندند.

بعد از جنگ جهانی اول این شهر به تصرف فرانسویان در آمد، و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند و غالب اهل انطاکیه مسیحی و بافرانسویان همکیش بودند و نخواستند در آشوبهایی که پس از خروج آنها از شام در این کشور اتفاق می افتد به مسیحیان آسیب رسد، آن را به ترکیه دادند!

«انطاکیه» برای مسیحیان مانند مدینه برای مسلمانان دومین شهر مذهبی محسوب می شود، و شهر اولشان بیت المقدس است که حضرت مسیح (علیهالسلام) دعوت خود را از آنجا آغاز کرد، و بعدا گروهی از مؤمنان به مسیح (علیهالسلام)

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۶۰

به انطاکیه هجرت کردند و پولس و برنابا بدان شهر رفتند و مردم را به این آئین خواندند و از آنجا دین مسیح (علیهالسلام) گسترش یافت، و به همین جهت در قرآن مجید از این شهر به خصوص (در آیات مورد بحث) سخن به میان آمده.

مفسر عالیقدر «طبرسی» در «مجمع البیان» چنین می گوید: حضرت مسیح (علیهالسلام) دو فرستاده از حواریین به شهر انطاکیه فرستاد، هنگامی که آنها به نزدیکی شهر رسیدند پیرمردی را دیدند که چند گوسفند را به چرا آورده بود این همان «حبیب، صاحب یس» بود، آنها بر او سلام کردند پیرمرد جواب داد و پرسید شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی هستیم، آمده ایم شما را از عبادت بتها به سوی عبادت خداوند رحمان دعوت کنیم.

پیرمرد پرسید: آیا معجزه و نشانه‌ای هم دارید؟
گفتند: آری بیماران را شفا می‌دهیم، و نابینای مادرزاد و مبتلا به «برص»
را به اذن خداوند بهبودی می‌بخشیم.
پیرمرد گفت: من فرزند بیماری دارم که سالها در بستر افتاده.
گفتند: با ما بیا تا به خانه تو برویم و از حالش خبر گیریم.
پیرمرد همراه آنها رفت و آنها دستی بر تن فرزند او کشیدند، به فرمان خدا سالم
از جای برخاست!
این خبر در شهر پخش شد و به دنبال آن خداوند گروه کثیری از بیماران را به
دست آنها شفا داد.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۶۱

آنها پادشاهی بتپرست داشتند، خبر به او رسید آنها را فرا خواند و پرسید شما
کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی هستیم، آمده‌ایم تو را از
عبادت موجوداتی که نه می‌شنوند و نه می‌بینند، به عبادت کسی که هم شنوا
و هم بیناست دعوت کنیم.
پادشاه گفت: آیا معبودی جز خدایان ما وجود دارد؟
گفتند: آری همان کسی که تو و معبودهایت را آفرید!
پادشاه گفت: برخیزید! تا من در باره شما اندیشه کنم (و این تهدیدی نسبت به
آنها بود) سپس مردم آن دو را در بازار گرفتند و زدند.
ولی در روایت دیگری چنین آمده که دو فرستاده عیسی
(علیهما السلام) دستشان به پادشاه نرسید و مدتی در آن شهر ماندند، روزی
پادشاه از قصر خود بیرون آمده بود، آنها صدا را به تکبیر بلند کرده و نام الله را
به عظمت یاد کردند، پادشاه در غضب شد و دستور حبس آنها را صادر کرد، و
هر کدام را یکصد تازیانه زد.
هنگامی که این دو فرستاده مسیح تکذیب شدند و مضروب گشتند حضرت
مسیح (علیهما السلام) «شمعون الصفا» را که بزرگ حواریین بود به دنبال
آنها فرستاد.
«شمعون» به صورت ناشناخته وارد شهر شد، و طرح دوستی با اطرافیان
شاه ریخت، آنها از دوستی او لذت بردند، و خبر را به پادشاه رسانیدند، او نیز از
وی دعوت کرد و از همنشینان خود قرار داد و احترام نمود.

«شمعون» روزی گفت: ای پادشاه! من شنیده‌ام دو نفر در حبس توزندانی شده‌اند، و هنگامی که تو را به غیر آئینت خوانده‌اند آنها رازده‌ای؟ آیا هیچ به سخنان آنها گوش فرا داده‌ای؟
شاه گفت: خشم من مانع از این کار شد.
«شمعون» گفت: اگر پادشاه صلاح بداند آنها را فرا خواند، تا ببینیم چه چیز در چننه دارند؟

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۶۲

پادشاه آنها را فرا خواند. «شمعون» (گوئی هیچ آنها را نمی‌شناسد) به آنها گفت چه کسی شما را به اینجا فرستاده است؟!
گفتند: خدائی که همه چیز را آفریده، و هیچ شریکی برای او نیست.
گفت: نشانه و معجزه شما چیست؟
گفتند هر چه تو بخواهی!
شاه دستور داد غلام نابینائی را آوردند و آنها به فرمان خدا او را شفا دادند، پادشاه در تعجب فرو رفت، در اینجا شمعون به سخن در آمد و به شاه گفت آیا اگر چنین درخواستی از خدایانت میکردی آنها نیز قادر بر چنین کاری بودند؟
شاه گفت: از تو چه پنهان که خدایانی که ما می‌پرستیم نه ضرری دارند، و نه سود و خاصیتی!
سپس پادشاه به آن دو گفت: اگر خدای شما بتواند مرده‌ای را زنده کند مابه او و به شما ایمان می‌آوریم.
گفتند: خدای ما قادر بر همه چیز هست.
شاه گفت: در اینجا مرده‌ای است که هفت روز از مرگ او می‌گذرد هنوز او را دفن نکرده‌ایم، و در انتظار این هستیم که پدرش از سفر بیاید.
مرده را آوردند و آن دو آشکارا دعا می‌کردند، و شمعون مخفیانه، ناگهان مرده تکهانی خورد و از جا برخاست، و گفت من هفت روز است که مرده‌ام و آتش دوزخ را با چشم خود دیده‌ام، و من به شما هشدار می‌دهم همگی به خدای یگانه ایمان بیاورید.
پادشاه تعجب کرد، هنگامی که شمعون یقین پیدا کرد که سخنانش در او مؤثر افتاده، او را به خدای یگانه دعوت کرد و او ایمان آورد، و اهل کشورش نیز به او پیوستند، هر چند گروهی به کفر خود باقی ماندند.

نظیر این روایت در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز نقل شده است هر چند در میان آنها تفاوت‌هایی وجود دارد. ولی با توجه به ظاهر آیات گذشته ایمان آوردن اهل آن شهر بسیار بعید به نظر می‌رسد چرا که قرآن می‌گوید آنها به وسیله صیحه آسمانی هلاک شدند. ممکن است در این قسمت از روایت اشتباهی از ناحیه راوی صادر شده باشد. این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به «مرسلون» در آیات فوق نشان می‌دهد که آنها پیامبر و فرستاده خدا بودند، بعلاوه قرآن می‌گوید مردم شهر به آنها گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند چیزی نازل نفرموده است.

اینگونه تعبیرات در قرآن مجید معمولاً در مورد پیامبران الهی آمده است، مگر این‌که گفته شود که فرستادگان پیامبران نیز فرستاده خدا هستند اما این توجیه بعید به نظر می‌رسد.

۲ - نکته‌های آموزنده این داستان

از آنچه در آیات بالا پیرامون این داستان خواندیم مسائل بسیاری می‌توان آموخت که از جمله امور زیر است: الف - افراد با ایمان در راه خدا هرگز از تنهایی وحشت نمی‌کنند، همانگونه که یک فرد مؤمن همچون حبیب نجار از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد، علی (علیه السلام) می‌فرماید ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الہدی لقلۃ اہلہ: «ای مردم هرگز در طریق هدایت به خاطر کمی نفرات وحشت نکنید».

ب - مؤمن عاشق هدایت مردم است، و از گمراهی آنها رنج می‌برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو میکند ای کاش دیگران مقامات او را می‌دیدند و ایمان می‌آوردند!

ج - محتوای دعوت انبیاء خود بهترین گواه بر هدایت و حقانیت آنهاست (و هم مهتدون).

د - دعوت به سوی الله باید خالی از هر گونه چشمداشت پاداش باشد تا اثر کند.

هـ- گاهی گمراهیها عامل مخفی و پنهانی ندارد بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرک مصداق روشن ضلال مبین محسوب می شود.
و - مردان حق بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.
ز - اگر شوم و نکبتی وجود داشته باشد سرچشمه آن خود انسان و اعمال او است.

ح - «اسراف» عامل بسیاری از بدبختیها و انحرافات است.
ط - وظیفه پیامبران و رهروان راه آنها بلاغ مبین و دعوت آشکار در همه زمینه هاست، خواه مردم پذیرا شوند یا نشوند.
ی - اجتماع و جمعیت از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است (وعززناهما بئالت).

ک - خداوند برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی کند، بلکه با یک اشارت همه چیز آنها را در هم می کوبد.
ل - میان شهادت و بهشت فاصله ای وجود ندارد و شهید قبل از آنکه از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حور العین قرار می گیرد.

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۶۵

م - خداوند نخست انسان را از گناه شستشو می کند و بعد او را در جوار رحمتش جای می دهد (بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین).
ن - از مخالفت و سرسختی دشمنان حق نباید وحشت کرد چرا که این برنامه همیشگی آنها در طول تاریخ بوده است (یا حسرة علی العباد مایاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن).
چه حسرتی از این برتر و بالاتر که انسان درهای هدایت را به خاطر تعصب و لجاجت و غرور به روی خود ببندد و آفتاب عالمتاب حق را نبیند.
س - ایمان آورندگان به انبیاء قبل از همه مستضعفان جامعه بودند، (وجاء رجل من اقصى المدینه).
ع - همانها بوده اند که در راه طلب هرگز خسته نمی شدند، و تلاش و کوشش آنها محدود به هیچ حدی نبود (یسعی).
ف - شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی یاد گرفت که از تمام روشها و تاکتیکهای مؤثر برای نفوذ در دلهای بیخبران استفاده میکرد که نمونه ای از آن در آیه فوق و روایاتی که در تفسیر آن آمده است مشاهده می شود.

۳ - پاداش و عذاب برزخ

در آیات بالا آمده بود که «مؤمن» مزبور بعد از شهادت در بهشت الهی جای گرفت و آرزو می کرد ایکاش بازماندگان از سرنوشت او آگاه می شدند، مسلماً این آیات همانند آیات مربوط به شهیدان مربوط به بهشت جاویدان رستاخیز نیست که بر طبق آیات ورود در آن بعد از رستاخیز مردگان و حساب محشر صورت خواهد گرفت. از اینجا روشن می شود که ما بهشت و دوزخی نیز در برزخ داریم که شهیدان در آن متنعم، و طاغیان همچون «آل فرعون» صبح و شام در برابر آتش آن قرار

تفسیر نمونه جلد ۱۸ صفحه ۳۶۶

می گیرند، و با توجه به این مطلب بسیاری از مسائلی که در مورد بهشت و دوزخ وارد شده، همانند آنچه در روایات معراج و امثال آن آمده است، حل می شود.

۴ - پیشگامان امتها!

در تفسیر «ثعلبی» از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) چنین نقل شده: سیاق الامم ثلاثة لم یکفروا بالله طرفة عین: علی بن ابی طالب (علیه السلام) و صاحب یس و مؤمن آل فرعون، فهم الصدیقون و علی افضلهم: «پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب، و صاحب یس (حبیب نجار) و مؤمن آل فرعون، آنها پیامبر زمان خود را (قولا و عملا) تصدیق کردند و علی برترین آنهاست».

همین معنی در تفسیر «در المنثور» به عبارت دیگری از رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است که فرمود: الصدیقون ثلاثة: حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین، و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله، و علی بن ابی طالب (علیه السلام) و هو افضلهم: «تصدیق کنندگان انبیا سه کس بودند: «حبیب نجار» مؤمن آل یس که صدا زد ای قوم من! از فرستادگان خدا تبعیت کنید، و «حزقیل» مؤمن آل فرعون که (به هنگام دفاع از موسی در برابر توطئه قتل که از سوی فرعونیان ترتیب داده شده بود) گفت: آیا مردی را می خواهید به قتل برسانید

که می‌گوید: پروردگار من الله است؟! و علی بن ابی طالب که
برترین آنهاست».

قبـل ←

↑ فـرست

→ قـبل